دیوانه عطار رند حافظ است

بازگیر، مهناز

مهمترین و گیراترین شخصیت آثار عطار، دیوانه است،همان شخصیتی که در غزلیات‏ خواجه،لونی دیگر به نام«رند»رخ می‏نماید و تفکرات فلسفی و مشرب عرفانی عطار و حافظ را بیان می‏کند.دیوانه شخصیتی است«عاقل‏ مجنون»،این عنوان در عین ظرافت،سبب تعجب‏ است و آن به علت دوگانگی و تضادی است که میان‏ خرد و جنون مشاهده می‏شود.چگونه آنکه از عقل‏ رهاست می‏تواند حکمتی داشته باشد،اما از دید حکما و عرفا،احوال دیوانه عطار،که خود عطار است،حالتی برتر از خرد است.شوریده‏ای فرزانه‏ که ژرفترین و زیباترین مباحث عقلی و فلسفی و متافیزیکی را بیان می‏کند.

جمله دیوان من دیوانگی‏ست‏ عقل را با این سخن بیگانگی‏ست

جان نگردد پاک از بیگانگی‏ تا نیابد بوی این دیوانگی(1)

رند حافظ در خلاف آمد عادات کام دل‏ می‏جوید و از سلسله زلف پریشان یار به جمعیت‏ خاطر می‏رسد.شخصیتی که در نظر ابتدایی‏ بی مسئوولیت و بی قید است و به آداب پای بند نیست.در حالیکه بی مسئوولیتی و بی قیدی و عدم‏ توجه به آداب،مخالفت با فضیلت و حکمت‏ نیست،لا ابالی‏گری رند نسبت به ضد ارزش‏هاست‏ که در نتیجه نوعی آگاهی درونی است که برخاسته‏ از یک حکمت معنوی است و رند خواجه،خود اوست،حافظ رند:

عاشق و رند و نظر بازم و می‏گویم فاش‏ تا بدانی که به چندین هنر آراسته‏ام(2)

عطار و حافظ،تفکر و معانی مشترک بسیار \*عطار و حافظ ابتدا خود را ساخته‏اند،عطار دیوانه شده و حافظ رند گشته است.آن دو در آیینه ذهن نقش دوست را دیده‏اند و می‏خواهند انسان را از کثرت پرستی و نفس پرستی که‏ سبب فرسودگی و افسردگی است‏ برهانند و او را به نوشیدن ساغر الستی فرا می‏خوانند تا باده درد و درد معرفت بنوشد و چشم به‏ جهان نوین وحدت و خدا پرستی‏ بگشاید.

دارند،در فضای فکری پاک یکدیگر تنفس‏ کرده‏اند.به اندازه جام وجود و مرتبه استعداد و کمال خود از معشوق ازل و ابد خبر یافته‏اند و به‏ شهودی نیک شیرین رسیده‏اند و در سایه این شهود، مردم را به درستی و راستی و عشق و دوستی که‏ همه از جنس وحدت است و مقابل تفرقه‏ فرا می‏خوانند و تلاش می‏کنند،دنیایی بهتر بسازند. عطار و حافظ ابتدا خود را ساخته‏اند،عطار دیوانه‏ شده و حافظ رند گشته است.آن دو در آیینه ذهن‏ نقش دوست را دیده‏اند و می‏خواهند انسان را از کثرت پرستی و نفس پرستی که سبب فرسودگی و افسردگی است برهانند و او را به نوشیدن ساغر الستی فرا می‏خوانند تا باده درد و درد معرفت بنوشد و چشم به جهان نوین وحدت و خدا پرستی‏ بگشاید.سر بر هر آستان فرود نیاورد و به غیر از زمزمه عشق نغمه‏ای نسراید،چهره به عشق گلگون‏ کند و نسیم عاطفه شود و بر آدم و عالم بوزد.کلام‏ عطار و حافظ تاکستان صورت و معنی است و هر دو مست از انگور الهی.رند حافظ در همین راستا خط ذوق و اندیشه دیوانه عطار را دنبال کرده است، دیوانه رند شده،عطار حافظ،رند دیوانه بود. حافظ عطار،چنانکه گاه دیوانه و رند در کلام عطار و حافظ جا عوض می‏کنند،عطار رند می‏شود.

زنهار به گرد من مگرد ای زاهد کاین رند قلندر از نمازت ببرد(3)

یا:

مذهب رندان خرابات گیر خرقه و سجاده بیفگن ز دوش(4)

و رند حافظ دیوانه می‏شود.

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت(5)

دیوانه و رند سلطان شهر معرفتند،به انبساط صحرای دل رسیده‏اند،و همه چیز را در اعتدال‏ می‏خواهند.رند حافظ،ادب آموز و حکمت جوی‏ مکتب دیوانه عطار است.رند همان شعاع شراب‏ روحانی را دیده است که دیوانه دیده و هر دو از یک‏ جام نوشیده‏اند،هر دو خود را حاشا می‏کنند و نشان‏ خود را گم می‏کنند تا از حقیقت نشان یابند.هر دو اهل رنجند و رنج اولین قدمی است که در رسیدن به کمال برداشته می‏شود،آن دو در کوره طلب تبدیل‏ می‏شوند لطیف و دلپذیر می‏شوند،رنجی لذت آور رنجی که در سایه آن شوق شیطانی و کفر و ایمان‏ صوری می‏سوزد.رند و دیوانه،اهل آسایش دنیوی‏ و خیالی نیستند،پای کوبان بر سر آتش می‏روند و سر تا پا آتش می‏شوند،و در آتش کرشمه حسن و کرشمه معشوقی حضرت حق را می‏بینند از دید آن‏ دو ناز پروردگان به دوست راهی ندارند،در منطق الطیر آمده،یکی از خواجگان متنعم از خدا طلب رحمت می‏کرد،دیوانه‏ای شنید و گفت:

تو ز ناز خود نگنجی در جهان‏ می‏خرامی از تکبر هر زمان

ده غلام و ده کنیزک کرده راست‏ رحمت اینجا کی بود بر پرده راست(6)

حافظ:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست‏ عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد(7)

دیوانه و رند از زهدی که سبب غیرت حق است‏ می‏گریزند،نفس زهد را برای آنان می‏آراید و آنها را می‏فریبد،آنها مراقبند زیرا نفس به حاکمیت‏ حضرت حق تن نمی‏دهد و هر دم به رنگی در می‏آید و ره می‏زند،اندوه و ترس ایجاد می‏کند و پیوسته‏ هوشیار و حافظ منافع دنیوی و اندکی ظریفتر بنگریم‏ حافظ منافع اخروی است.چنانکه اگر خوفی ایجاد کند،از جنس هول روز قیامت است نه خوف‏ هجران دوست،کثرت پرست است نه یکتا پرست‏ و قبله‏اش متعدد،پس از مرحله زهد ریاکارانه و دروغین عبور می‏کنند.

عطار:

در دلم تا برق عشق او بجست‏ رونق بازار زهد من شکست(8)

حافظ:

ز خانقاه به میخانه می‏رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد(9)

زهد ریاکارانه،ناز کردن بی حسن و ملاحت‏ است.در حالیکه دیوانه عاشق ناز را رها می‏کند و چون رندی نیاز پیش می‏آورد تا به جلوه معشوق در آینه نیاز خود،نازنین معشوق گردد،اگرچه ناز معشوق حاکی از استغناست و بنیاد هستی عاشق را به ویرانی می‏کشد،ظاهر ناز است،در نهان عنایتی‏ در آن نهفته است،حق دعوت به سوی خود می‏کند پس دیوانه و رند شیشه زهد را می‏شکنند و غرور حاصل از آن را که خودخواهی و خودبینی ایجاد می‏کند می‏سوزانند با چه؟با نیاز و شوق به معشوق‏ آسمانی.

عطار:

گر زهد کنی سوز و گدازت ببرد عجب آورد و شوق و نیازت ببرد(10)

حافظ:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد به راه‏ رند از ره نیاز به دار السلام رفت(11)

دیوانه و رند زاهدان ریاکار را از خود می‏رانند چرا که زاهد در،رد و قبول خلق گرفتار است، دلق ریا بر تن دارد،دعوی دیانت می‏کند،دین‏ می‏فروشد و متکدی خلق و مرید نفس است،هنوز در تضاد درونی است آستان عشق را نمی‏شناسد، پس خود فروشی می‏کند و خلخال دنیا را به پا می‏کند وضویش ریاکارانه است چرا که دل از مشق‏ تمنا سیاه می‏کند و کعبه دل را با چلیپای هوس بتکده‏ می‏کند.

عطار:

زنهار به گرد من مگرد ای زاهد کاین رند قلندر از نمازت ببرد(12)

حافظ:

برو به کار خود ای زاهد این چه فریادست‏ مرا فتاد دل از ره ترا چه افتاده‏ست(13)

از نظرگاه دیوانه و رند،واعظ و زاهد ادعای‏ معرفت،خدا شناسی و دینداری و پیشوایی دارند و ادعای بدون عمل،ناموس عشق بردن است پس‏ زهادی اینچنین سزاوار ملامت و کیفر و افشایند و به باد انتقاد گرفته می‏شوند.

عطار در الهی نامه گوید:

یکی دیوانه بود از اهل رازی‏ نکردی هیچ جز تنها نمازی

کسی آورد بسیاری شفاعت‏ که تا آمد به جمعه در جماعت

دیوانه چون به نماز پشت سر امام جماعت‏ قرار گرفت،در میان حمد خواندن که همه‏ خاموشند،صدای گاو در آورد.

کسی بعد از نماز از وی بپرسید که جانت در نماز از حق نترسید

که بانگ گاو کردی بر سر جمع‏ سرت باید بریدن چون سر شمع

دیوانه رازدان در پاسخ می‏گوید،امام جماعت‏ در میانه نماز آنگاه که با حق سخن می‏گفت،در اندیشه خریدن گاو بود،من هم که اقتدا می‏کردم‏ صدای گاو از خود در آوردم،قصه به پیش نماز می‏برند و او می‏گوید:

خطیبش گفت چون تکبیر بستم‏ دهی ملکست جایی دور دستم

چو در الحمد خواندن کردم آغاز به خاطر اندر آمد گاو ده‏باز

ندارم گاو،گاوی می‏خریدم‏ که از پس بانگ گاوی می‏شنیدم(14)

انتقاد عطار از نفاق است،نفاقی که جمعیت‏ درون را متلاشی می‏کند و حافظ رند با زبان ایجاز می‏گوید:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود(15)

آنچه که در زهد ریاکارانه مد نظر است،مردم‏ فریبی است و دیگر شوق به بهشت است.

زاهد از معنایی شگرف و ژرف غافل است، او نمی‏داند که باید دل و اندیشه به یک انس‏ برسد،چنانکه عطار از زبان دیوانه‏ای به زاهد گوید:

اگر تو عاشقی معشوق دور است‏ اگر تو زاهدی مطلوب حور است(16)

\*دیوانه و رند سلطان شهر معرفتند،به انبساط صحرای دل‏ رسیده‏اند،و همه چیز را در اعتدال می‏خواهند.رند حافظ، ادب آموز و حکمت جوی مکتب‏ دیوانه عطار است.رند همان‏ شعاع شراب روحانی را دیده‏ است که دیوانه دیده و هر دو از یک جام نوشیده‏اند،هر دو خود را حاشا می‏کنند و نشان خود را گم می‏کنند تا از حقیقت نشان‏ یابند.

حافظ:

زاهد اگر به حور و قصورست امیدوار ما را شرابخانه قصورست و یار حور(17)

دیوانه و رند اهل حکمت سیاسی هستند و مقام‏ منتقد اجتماعی و سیاسی دارند،صاحبان قدرت‏ را نکوهش می‏کنند مردم به دلیل خرد سکوت‏ می‏کنند و سر را سبز نگه می‏دارند اما دیوانه و رند در برابر قدرت می‏ایستند و از ستم شکایت می‏کنند عیوب را بازگو می‏کنند،کفر خفی،فرعون صفتی‏ که در سردمداران قدرت هست،آشکار می‏کنند. عطار در الهی نامه سخن از سلطان محمود به میان‏ می‏آورد که از راهی می‏گذشت،دیوانه‏ای را می‏بیند که در او نمی‏نگرد و با او حرف نمی‏زند.سلطان‏ محمود می‏پرسد چرا به چهره شاه عالم نگاه‏ نمی‏کنی؟پاسخ دیوانه پاسخ یک حکیم موحد و یک منتقد اجتماعی است.

چو خود بینی درین مذهب روا نیست‏ اگر غیری ببینی جز خطا نیست(18)

حافظ:

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست‏ کفرست در این مذهب خودبینی و خود رأیی(19)

و چون به صراحت نمی‏توان رسوایی آنان را که‏ در مسند قدرت تنها به خود می‏اندیشند و خدا و مردم را فراموش می‏کنند،بیان کرد از زبان دیوانه و رند،این رسوایی بیان می‏شود استفاده از زبان این‏ دو شخصیت پوششی است برای بیان حقیقت، دیوانه و رند به نسیمی که از آرامگه دوست وزیده، از بیم و امید رها می‏شوند و همه قدرت‏ها را به هیچ‏ می‏گیرند و به باده استغنایی که نوشیده‏اند،غرور متکبران را می‏شکنند.

در الهی نامه آمده است؛پادشاهی به دیوانه‏ای‏ می‏رسد و می‏گوید چیزی از من بخواه و دیوانه‏ می‏گوید مگس‏هایی که در اطراف من است و دست‏ از سر من بر نمی‏دارند از من دور کن،شاه گوید: من نمی‏توانم.دیوانه گوید:

چو تو بر یک مگس فرمان نداری‏ برو شرمی بدار از شهریاری(20)

و رند حافظ گوید:

ما را از منع عقل مترسان و می بیار کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست(21)

عطار و حافظ زهر محتسب چشیده‏اند و جای‏ جای فسق او را آشکار می‏کنند.

عطار:

محتسب آن مرد را می‏زد به زور مست گفت ای محتسب کم کن تو شور

بوده‏ای تو مست‏تر از من بسی‏ لیک آن مستی نمی‏بیند کسی(22)

حافظ:

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق وی کس این گمان ندارد(23)

دیوانه و رند عشقباز کوی یارند و پیاله پیاله‏ شراب حضور نوشیده‏اند که شعاعش عقل‏ عافیت اندیش را به عشق بدل کرده است، باده‏ای از خمخانه دیگر،باده‏ای کیمیا که عین‏ حقیقت است و به شیرینی و بی خویشی که عشق‏ است می‏رساند زیرا شراب از چشمه سار حکمت است و از مستی ظلمانی به هوش‏ می‏آورد،شراب باقی که نباید از آن زهد ورزید.

عطار:

جرعه‏ای زان باده چون نوشش شود هر دو عالم کل فراموشش شود(24)

حافظ:

شراب ناب می‏خواهم که مرد افکن بود زورش‏ که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش(25)

دیوانه و رند جمعیت خاطر را در جمع دنیا نمی‏بینند،نقش و نشان عشق پذیرفته‏اند با یکی‏ به مقام جمع رسیده‏اند.حال آنها حال شیفته‏ حیرانی است که معشوق بر آنها رخ نمود.دیوانه‏ همان خردمندی است که بوی سنبل معشوق او را مست کرده و در دایره عشق رند کرده است، هر دو صاحبدل،بیدلند و با خبران عالم معنا و بی خبر از خویش،چون در این عرصه پر آشوب‏ همه چیز در فناست و نفس در اضطراب و مطلوبش کون و مکان و هرگز به آرامش‏ نمی‏رسد،پس تا قیامت او را در سلسله می‏کنند و عاشق می‏شوند که عشق جای عقل و تکثر نمی‏گذارد و آنها را در دریای محبت معشوق‏ غرق می‏کند و غمهای وهمی و خیال را دور باش‏ می‏زند.

عطار:

هر که خورد از جام عشقت قطره‏ای‏ تا قیامت مست و حیران خوشترست(26)

حافظ:

نامم از کارخانه عشاق محو باد گر جز محبت تو بود شغل دیگرم(27)

دیوانه و رند نسیم انس حق را به آغوش‏ کشیده‏اند،هر لحظه‏ای صدای الست را به گوش‏ جان می‏شنوند،پس هر لحظه در حال رشد و کمال‏ هستند.حسن و جمال و وحدت و نظر و هم آهنگی‏ عالم موجب پرورش و تلطیف روح آنها و سبب‏ آشنایی با جمال مطلق رب العالم شده است و چهار تکبیر بر همه چیز می‏زنند چرا که تعلق به غیر دوست، ایجاد وسوسه و سوءظن و تزلزل می‏کند،پس هر دو محب محبوبی والا می‏گردند و نقد خرد را می‏بازند و در ساحتی رشد یافته‏تر بی سر و سامان‏ می‏شوند.وادی جنون و رندی میخانه‏ای است دو در،یک در به توحید و دگر در به فنا گشوده می‏شود.

1-منطق الطیر عطار،تصحیح سید صادق گوهرین،تهران، 1356،ص 251.

2-دیوان غزلیات حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر،تهران، 1374،ص 420.

3-مختار نامه،عطار،تهران،1356،ص 161.

4-دیوان قصاید و غزلیات،عطار،تهران،ص 150.

5-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،ص 26.

6-منطق الطیر،عطار،تصحیح سید صادق گوهرین،تهران، 1356،ص 115.

7-دیوان غزلیات،حافظ،دکتر خلیل خطیب رهبر،تهران، 1374،ص 251.

8-دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات،عطار،تهران،ص 57.

9-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،ص 236.

10-دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات،عطار،تهران،ص 120.

11-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،ص 117.

12-مختار نامه،عطار،تهران،1356،ص 161.

13-دیوان غزلیات،حافظ،دکتر خلیل خطیب رهبر،تهران، 1374،ص 51.

14-الهی نامه،عطار،توس،تهران،1359،ص 99.

15-دیوان غزلیات،حافظ،دکتر خلیل خطیب رهبر،تهران، 1374،ص 308.

16-دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات،عطار،تهران،ص 49.

17-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،ص 343.

18-الهی نامه،عطار،توس،تهران،1359،ص 230.

19-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،ص 675.

20-الهی نامه،عطار،توس،تهران،1359،توس،ص 231.

21-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،ص 101.

22-منطق الطیر،عطار،تصحیح سید صادق گوهرین،تهران، 1356،ص 170.

23-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،171.

24-دیوان قصاید و غزلیات،عطار،تهران،ص 160.

25-دیوان غزلیات،حافظ،تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران،1374،ص 376.

26-دیوان قصاید و غزلیات،عطار،تهران،ص 80.

27-دیوان غزلیات،حافظ،دکتر خلیل خطیب رهبر،تهران، 1374،ص 446.